

تیپولوژی و گونه‌شناسی حکم در اصول فقه شیعه

محمدعلی توحیدی^۱ | سید عبدالله حسینی^۲

چکیده

در اصول فقه شیعه، حکم به‌عنوان یکی از مفاهیم بنیادین موردبررسی قرار می‌گیرد و نوع‌شناسی آن، به شناسایی و طبقه‌بندی گونه‌های مختلف احکام می‌پردازد که در مباحث اصولی از جایگاه خاصی برخوردار است. انواع مختلف حکم در کتاب‌های اصولی به‌صورت پراکنده مطرح شده است. این تحقیق با هدف ارائه یک چارچوب مفهومی برای درک بهتر انواع حکم شرعی، پرسش از چیستی و چندگانگی حکم در اصول فقه شیعه را مطرح نموده و سپس به تحلیل و بررسی انواع مختلف حکم از جمله حکم تکلیفی، حکم وضعی، حکم ارشادی، حکم مولوی، حکم تأسیسی، حکم امضایی، حکم اولی و حکم ثانوی پرداخته و به ارائه یک دیدگاه نسبتاً جامع و نظام‌مند از نوع‌شناسی حکم در اصول فقه شیعه رسیده است؛ یعنی تحقیق حاضر با اتکا به منابع دسته‌بندی شده در متون اصولی شیعه دریافته که حکم شرعی در منظومه فکری اصولیان امامیه از حیث منشأ استنباط، ساختار منطقی و کارکردهای فقهی از تنوعی نظام‌مند برخوردار است. این تحقیق با توجه به ماهیت خود، در گردآوری اطلاعات از روش استقرایی و استنادات کتابخانه‌ای بهره برده و در استدلال‌ها و تجزیه و تحلیل‌های محتوایی از روش تحلیلی توصیفی تبعیت کرده است.

کلیدواژه‌ها: حکم، گونه‌شناسی، شیعه، اصول فقه، تیپولوژی

۱. دکترای فقه و معارف اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، دانشکده علوم اسلامی، (نماینده افغانستان)، کابل، افغانستان

ایمیل: towhidiz1352@gmail.com

۲. دکترای فقه و معارف اسلامی، دانشکده علوم اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، (نماینده افغانستان)، کابل، افغانستان

saiydabdullah@gmail.com

مقدمه

سابقه گونه‌شناسی حکم در فقه شیعه به عصر حضور امامان^(ع) بازمی‌گردد؛ امام باقر^(ع) و امام صادق^(ع) با تربیت شاگردانی چون هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن، مبانی استنباط احکام را بر پایه تفسیر قرآن و سنت نبوی همراه با بهره‌گیری از مکانیسم‌های عقلی پی‌ریزی نمودند. در این دوره، تمایز بنیادین میان «حکم تکلیفی» و «حکم وضعی» با توجه به روایات اهل بیت^(ع) شکل گرفت (میرعمادی، ۱۳۸۴: ۱۸). در دوره غیبت، شیخ مفید نخستین طبقه‌بندی جامع از اقسام حکم را ارائه داد؛ وی با تفکیک حکم شرعی به «تکوینی» و «تشریعی»، زمینه را برای توسعه نظریه اقسام ثلاثه حکم (تکلیفی، وضعی، ارشادی) فراهم کرد. سید مرتضی در کتاب «الذریعة» با تحلیل رابطه حکم شرعی با مصالح و مفاسد نفس‌الامری، بعد فلسفی این تقسیم‌بندی را تقویت نمود (صدر، ۱۴۲: ۷۲-۷۵).

طبقه‌بندی حکم و انواع آن توسط اصولیان شیعه در دوره‌های بعدی ابعاد گسترده‌تری یافت و متون کلاسیک اصول فقه گونه‌شناسی حکم را به صورت وسیع‌تر پوشش دادند. در این موضوع شاهد پژوهش‌های جدید نیز هستیم که کتاب «روش‌شناسی حکم» نوشته محمدعرب صالحی، از آن جمله است. در فصل پنجم این کتاب به انواع حکم و طبقه‌بندی آن اشاره شده است. مقاله «تحقیقی در حکم و اقسام آن در حقوق اسلامی» نوشته علی مهذب، تقسیم‌بندی و گونه‌شناسی حکم را با تفصیل نسبی مطرح نموده است، ولی این مقاله، مطابق قواعد روش تحقیق نگارش نیافته و فاقد منابع و مستندات لازم است. مقاله دیگر «ماهیت حکم وضعی و تفاوت آن با حکم تکلیفی از منظر اصولیون شیعه» نوشته رضا عسکری است که تنها به حکم تکلیفی و حکم وضعی و اقسام آن‌ها تمرکز یافته است. اثر پژوهشی دیگر، مقاله «مطالعه تطبیقی ماهیت حکم شرعی در دانش اصول» نوشته عبدالرحیم حسینی است. همان‌گونه که از عنوان این مقاله به دست می‌آید، بیان و تبیین ماهیت و حقیقت حکم، مدنظر نویسنده است و به طبقه‌بندی و گونه‌شناسی آن نپرداخته است.

با توجه به کاستی پژوهش‌های انجام شده در خصوص گونه‌شناسی حکم، تحقیق حاضر با رویکرد تحلیلی توصیفی و استناد به منابع کتابخانه‌ای ضمن مفهوم‌شناسی حکم،



بیان مراحل حکم فقهی و تفاوت آن با حکم اعتقادی و اخلاقی، با زبان ساده و نگارش روان به طبقه‌بندی و گونه‌شناسی حکم در اصول فقه شیعه به صورت منسجم پرداخته است.

۱. مفهوم شناسی حکم

حکم در لغت به معنای داوری، فیصله، تصمیم و دستور و مقررہ بکار رفته است. مقصود از حکم شرعی در اصول فقه، مقررہ و قانون مُصَوَّب از طرف شارع است. مقصود از شارع؛ قانون‌گذار دینی است. در دین اسلام شارع یا قانون‌گذار دینی خداوند متعال و پیغمبر خاتم^(ص) است؛ بنابراین حکم شرعی مقررہ و قانون تعیین شده از جانب خدا و رسولش درباره افعال اختیاری مکلفین است (حکیم، ۱۴۱۸: ۵۵). حکم شرعی به سه قسم عقیدتی، فقهی و اخلاقی تقسیم می‌شود؛ حکم شرعی فقهی، قانونی است که از جانب خداوند برای تنظیم و ساماندهی زندگی انسان در دنیا صادر شده است و علم فقه درباره حکم شرعی بحث می‌کند و علم اصول فقه به بررسی دلیل حکم شرعی می‌پردازد؛ بنابراین، احکام شرعی یعنی «مقررات شرعی برای مکلفان» (جمعی از محققان، ۱۳۸۹: ۱۰۱). امتیاز این تعریف آن است که شامل همه انواع احکام شرعی از تکلیفی و وضعی و... می‌شود.

برخی حکم شرعی را دستور شرعی متعلق به افعال مکلفین با طلب یا تخیر یا وضع (آمدی، ۱۳۸۷: ۱، ۴۹) و برخی اعتبار شرعی متعلق به افعال مکلفین به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، تعریف کرده‌اند. (حکیم، ۱۴۱۸: ۵۷)

۲. فلسفه و حکمت احکام شرعی

احکام شرعی فقهی، ناشی از مصالح (منفعت) یا مفاسد (ضرر و خطر) است که در اشیاء، رفتارها و موضوعات برای انسان به عنوان اشرف و اکرم مخلوقات وجود دارد. اگر شیء یا رفتاری منفعتی و سودی برای جسم و روح انسان داشته باشد، شارع حکم الزامی (وجوب) یا تشویقی (استحباب) برای تحصیل آن منفعت مقرر کرده است و اگر شیء یا رفتاری مفسده یا ضرر و خطری برای جسم یا روح انسان داشته باشد، شارع حکم منع (تحریم) یا تنزیه (کراهت) برای آن قرار داده است. اگر شیء و رفتاری نه مصلحت داشته



باشد و نه مفسده‌ای، حکم آن رخصت و اباحه است.

مصلح و مفاسدی که منشأ احکام است، حکمت یا فلسفه حکم گفته می‌شود؛ اما گاهی مصلحت و مفسده غالبی است؛ یعنی در اغلب موارد وجود دارد، خداوند برای تحصیل مصلح اغلبی و جلوگیری از مفاسد اغلبی احکام را مقرر کرده است. احکام علمی، حقوقی و اجتماعی نیز همین‌طور است؛ مثلاً واکسن زدن از نظر علمی و نیز قوانین صحتی و بهداشتی دولت‌ها لازم دانسته شده است؛ چراکه از خطر احتمالی جلوگیری می‌کند و مصلحت لازمه در آن وجود دارد؛ قانون ترافیک الزامی است؛ زیرا از بی‌نظمی و هرج و مرج احتمالی جلوگیری می‌کند که غالباً دارای مصلحت است.

۳. مراحل حکم فقهی

حکم شرعی فقهی مراحل دارد. مرحله نخست مرتبه اقتضاء است؛ مقصود از آن، وجود مصلح و مفاسد مقتضی حکم در یک موضوع است؛ مثلاً مست‌کنندگی و تخدیر که در ماده‌ای مثل شراب یا تریاک، وجود دارد، مقتضی حکم منع یا حرمت است. در این مرحله زمینه مقرر شدن حکم فراهم است نه این‌که حکمی وجود داشته باشد؛ مرحله دوم، مرتبه انشاء یا ایجاد حکم است که همان مرحله وضع، جعل و تقرّر حکم در عالم اعتبار است؛ یعنی موضوعی که دارای مصلحت یا مفاسد بوده است، حکمی برای آن انشاء یا مُقرّر می‌گردد؛ مرحله سوم، فعلیت است که در آن، حکم توسط نبی و امام به مکلف یا مکلفین ابلاغ می‌گردد؛ مرحله چهارم، مرحله تنجیز یا قطعی شدن حکم است. تنجیز یا قطعی شدن، مشروط به دو شرط است؛ اول: تحقق موضوع؛ یعنی تحقق یافتن ماده مخدره و مانند آن در عالم واقع و خارج و دوم: آگاهی مکلف از حکم آن موضوع. تا این دو شرط نباشد، حکم منجز نیست و تا حکمی منجز نشده، قابل عمل نیست و لذا ترک و مخالفت با آن حکم عقاب ندارد. بعد از تنجّز، حکم قطعی می‌شود که عمل به آن ثواب دارد (در امور حقوقی وظیفه شمرده می‌شود) و مخالفت با آن عقاب دارد (آخوند خراسانی، ۱۴۱۵: ۲۹۷؛ انصاری، ۱۴۰۷: ۱، ۲۴؛ جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹: ۷۱۶؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۷۷: ۱۰، ۱۰۰).



همین مراحل بعینه در قوانین حقوقی قابل تطبیق است؛ مرحله وجود مصلحت، مرحله تصویب قانون (انشاء)، مرحله تنفیذ و اعلام قانون (فعلیت) و مرحله تنجّز یا قطعیت (با تحقق موضوع و آگاهی مکلف از آن).

یکی از اصطلاحاتی که نسبت به حکم شرعی به کار گرفته می‌شود، اصطلاح «اعتبار» است. اعتبار به زبان بسیار ساده به معنای مقرر کردن در عالم فرض و ذهن است؛ یعنی موضوع تصور می‌گردد و بعد حکمی بر آن مقرر می‌شود یا منصبی تصور و فرض می‌شود و فرد بر آن مسئولیت مقرر می‌گردد؛ اما انتزاع تصور ذهنی است که از خارج گرفته می‌شود. اصطلاحات واقعی، اعتباری و انتزاعی، صفات و مفاهیمی هستند که در ذهن انسان وجود پیدا می‌کند؛ تمام آگاهی ما از امور و اشیاء، تصویرهایی است که در ذهن داریم؛ تصورات یا مفاهیم ذهنی دقیقاً مثل حافظه کامپیوتر است که اطلاعات اولیه آن، چیزهایی است که از خارج وارد حافظه کامپیوتر شده است. ما به کمک این تصویر اشیاء و امور را می‌شناسیم و اگر از چیزی از قبل در ذهن مفهوم یا تصویری نداشته باشیم، آن چیز را نمی‌شناسیم و اگر اطلاعات موجود در حافظه ذهن از بین برود، دچار فراموشی می‌شویم و هیچ چیز را نمی‌شناسیم؛ اما برخی از مطالب حافظه کامپیوتر نتیجه محاسبه خود کامپیوتر از طریق کار روی معلومات اولیه است. ذهن ما هم دقیقاً چنین است. تمام مفاهیم و تصویرهای ذهنی ما سه دسته‌اند:

۱. واقعیات که تصویر و عکس اشیاء و اموری واقعی مانند؛ میز، تلویزیون، درخت و غیر آن است؛

۲. انتزاعیات یا مفاهیم ذهنی که ریشه در واقعیات خارجی دارد، هرچند عکس و تصویر آنان نیست؛ مانند فوقیت یا بالا بودن، تحتیت یا زیر بودن، کوچک یا بزرگ بودن و... که ذهن ما از مقایسه امور خارجی این تصویرها را انتزاع می‌کند و اخذ می‌کند. درواقع انتزاعیات امور فردی است؛ یعنی تک‌تک افراد این مفاهیم را به صورت تقریباً مشابه از اشیاء و امور خارجی انتزاع و در ذهن خود ذخیره می‌کند؛

۳. اعتباریات تصویرهایی است که بدون گرفتن از خارج و بلکه در ذهن برای ارتباط امور خارجی باهم ساخته می‌شود؛ مثل نام‌گذاری افراد و اشیاء، مفهوم مالکیت، ریاست،

معاونت و نیز احکامی مثل وجوب، اباحه، حرمت، صحت، بطلان و... که در خارج چنین روابطی وجود ندارد، ولی ذهن برای ارتباط امور خارجی و شناخت آن‌ها به چنین ابتکاری دست می‌زند. احکام شرعی از مفاهیم اعتباری است؛ یعنی صورت‌های ذهنی است که اعتبارشده است نه این‌که تصویر واقعیت‌های خارجی یا انتزاع از امور خارجی باشد، بلکه مفاهیم ذهنی است که برای رفتارها و موضوعات وضع و قرارداد شده است.

۴. تفاوت احکام فقهی و احکام اعتقادی و اخلاقی

احکام فقهی چیزی متفاوت از احکام اعتقادی و اخلاقی است؛ احکام شرعی فقهی دستورات دینی درباره رفتارهای انسان یا امور و اشیا است، درحالی‌که احکام اعتقادی اعتبارات شرعی متعلق به عقیده است؛ (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹: ۱۰۲) مثل حرمت شرک که یک امر اعتقادی است. احکام اخلاقی بیانگر خوبی‌ها و بدی‌های صفات و رفتارهای انسان‌ها است. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹: ۱۰۲) احکام اخلاقی دستوراتی است که از وجدان یا ایمان انسان سرچشمه می‌گیرد و در دل و فطرت همه افراد وجود دارد؛ مثل خوبی سخاوت و بدی بُخل، درحالی‌که احکام فقهی و حقوقی، اموری هستند که همه افراد آن را نمی‌توانند درک کنند؛ بنابراین احکام اخلاقی بسیار فراگیر است و همه انسان‌ها یا می‌دانند یا بعد از دانستن آن را تأیید می‌کند، درحالی‌که احکام فقهی این‌طور نیست. نتیجه عمل به احکام اخلاقی تحسین و تقبیح عقلی است؛ اگر کسی به دیگران سلام یا احترام کند، خرد بشری صاحب چنین رفتاری را تحسین می‌کند و اگر جواب سلام را ندهد یا بی‌احترامی کند، خرد بشری صاحب چنین رفتاری را تقبیح می‌کند. درحالی‌که احکام فقهی و حقوقی به‌عنوان یک وظیفه دینی یا قانونی، افزون بر تحسین و تقبیح، گاهی مستحق پاداش و جریمه و مجازات هم است. احکام اعتقادی هرچند مثل احکام فقهی، اعتبار یا مقرر شرعی است مثل لزوم ایمان به انبیای گذشته و کتاب‌های آسمانی آن‌ها و حرمت شرک، اما تفاوتش با احکام فقهی این است که احکام اعتقادی در امور عقیدتی و فکری است نه عملی و رفتاری.



۵. انواع حکم فقهی

حکم شرعی فقهی از نظر متعلق آن به دو قسم کلی تکلیفی و وضعی تقسیم می‌شود؛ حکم تکلیفی حکم شرعی متعلق به افعال انسان است، اما حکم وضعی به اشیاء و موضوعات تعلق می‌گیرد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹: ۱۰۲). آمدی از علمای اهل سنت حکم شرعی را به سه قسم تقسیم کرده است: ۱. حکم اقتضایی که رفتار یا ترک رفتاری را اقتضا دارد؛ مثل وجوب، استحباب، حرمت و کراهت که تقریباً برابر حکم تکلیفی است. ۲. حکم تخییری که همان اباحه است و ۳. حکم وضعی (خلیفی، ۲۰۱۵: ۵۸). البته این اصطلاح خاصی است که مورد پذیرش دیگران واقع نشده است. واقعیت آن است که دسته‌بندی حکم به تکلیفی و وضعی منحصر نیست و به اعتبارات مختلف قابل تقسیم‌بندی است.

۵-۱. حکم تکلیفی و اقسام آن

حکم تکلیفی، حکمی است که مستقیم به فعل یا رفتار انسان تعلق می‌گیرد و وظایف و تکالیف آن‌ها را در برابر خداوند و سایر افراد جامعه مشخص می‌کند و از این جهت، هر فعل و رفتار اختیاری انسان، مشمول یکی از احکام تکلیفی است. برخی حکم تکلیفی را چنین تعریف کرده‌اند: «حکم تکلیفی، قرار (فرمان و دستور) صادر از مولا است که مقتضی طلب فعل یا ترک فعل یا مخیر بودن مکلف در انجام آن فعل است؛ چنانکه گفته‌اند: خطاب الشارع المقتضی طلب الفعل من المكلف أو الكف عن الفعل أو الترك أو التخییر بین فعل الشئ وتركه علی حد سواء» (عبدالله، بی‌تا: ۳۲). یا اینکه گفته‌اند: «الاعتبار الصادر من المولی من حیث الاقتضاء والتخییر» (واعظ بهسودی، ۱۴۱۲: ۷۸؛ خضری بک، ۱۴۲۶: ۳۱). وظیفه اصلی فقیه و مجتهد همین است که حکم شرعی هر رفتار انسان را از منظر شریعت، کشف و استنباط کند. طبق نظر مشهور فقهای اسلامی احکام تکلیفی پنج قسم است که عبارتند از وجوب، حرمت، استحباب یا ندب، اباحه، کراهت و حرمت.

۵-۱-۱. وجوب

وجوب در لغت به دو معنای سقوط و ثبوت است و در عرف شرعی، وجوب حکمی است که هر کس باید آن را عمل کند و اگر ترک کند، مستحق عقاب یا مذمت و نکوهش است (رازی، ۱۴۱۲: ۱، ۹۷). به عبارت دیگر، وجوب به معنای لزوم انجام کاری و عدم رخصت



و اجازه در ترک آن فعل است؛ مانند وجوب نماز، وجوب روزه و غیر آن. به فعلی که این حالت را پیدا کند، واجب گفته می‌شود؛ بنابراین وجوب صفت حکم و واجب صفت فعلی است که حکم وجوب به آن تعلق گرفته است. حکم واجب یا با دستور و به صورت فعل امر ابلاغ می‌شود؛ مثل (صَلِّ)؛ یعنی نماز بخوان یا به جملات خبری و اسمی با قرینه بر اراده لزوم بیان می‌گردد؛ مثل جمله «مسلمان چنین یا این‌گونه رفتار می‌کند». وجوب به وجوب عقلی یا الزام به انجام به حکم عقل، واجب شرعی یا الزام به حکم شرع، وجوب عرفی یا الزام به حکم عرف و نیز وجوب قانونی یا الزام بر اساس قانون، تقسیم می‌شود. الزام به حکم عقل، مثل وجوب تشکر از احسان دیگران (وجوب شکر منعم)، واجب شرعی مثل وجوب نماز، وجوب و الزام عقلی و شرعی، حکم دینی شمرده می‌شود؛ اما الزام به رفتار و فعلی از منظر عرف مثل بوسیدن دست افراد بزرگ توسط دیگران (عرف) یا قانون مثل سلام نظامی در بین نظامیان، واجب شرعی محسوب نمی‌شود. حکم واجب از جهات متعددی تقسیم می‌شود که در ادامه خواهد آمد. وجوب به عقلی (ارشادی) و شرعی (مولوی) و نیز نفسی (اصلی) و غیری (مقدمی یا تبعی) تقسیم می‌شود.

حکم واجب از جهات مختلف تقسیم شده و اقسام متعددی دارد و در مجموع واجب از شش جهت و به ۱۲ قسم تقسیم می‌شود.

۵-۱-۱. واجب مطلق و واجب مشروط

نخستین تقسیم واجب، تقسیم از نظر تحقق است که به مطلق و مشروط تقسیم می‌شود. (خضری بک، ۱۴۲۶: ۳۴) واجب مطلق واجب آزاد از قید است که وجوبش متوقف بر چیزی نیست؛ مثل نماز و روزه. واجب مشروط واجب مقید است که وجوبش متوقف بر چیزی است؛ مثل حج که مشروط به استطاعت است. ندب و استحباب، کراهت و حرمت، هرچند از نظر عقلی قابل تقسیم به مطلق و مشروط است؛ اما در غیر از واجب این تقسیم چندان اهمیت ندارد و فقها به آن توجهی نکرده‌اند.

هرچند واجب به مطلق و مشروط تقسیم شده است، اما همه احکام واجب و حتی همه احکام تکلیفی نسبت به شرایط عامه تکلیف (عقل، بلوغ و قدرت) مقید هستند. احکام شرعی مخصوص انسان است و هیچ حیوانی مکلف به هیچ حکم شرعی نیست. هر



انسانی هم مکلف به حکم شرعی نیست؛ کودک و دیوانه باینکه انسان هستند، اما مکلف به هیچ حکم شرعی نیستند؛ بنابراین ثابت شدن حکم شرعی بر انسان شرایطی دارد که در اصول فقه اهل سنت، شرایط اهلیت گفته می‌شود و در اصول فقه شیعه شرایط عامه تکلیف. مقصود از اهلیت این است که فرد شایستگی انجام امور را داشته باشد و در رفتار خود مکلف به احکامی باشد؛ بلوغ، عقل و قدرت از شرایط تکلیف است که اگر یکی از این شرایط نباشد، کسی مکلف نیست. در فقه شیعه این شرایط به شرایط عامه تکلیف معروف است. بر این اساس همه واجبات نسبت به عقل، بلوغ و قدرت مشروط است. واجب مطلق آن است که غیرازاین امور، شرایط دیگری نداشته باشد (قمی، بی‌تا: ۱، ۱۰۱؛ فیاض، ۱۴۱۲: ۲، ۳۱۹).

۵_۱_۱_۲. واجب عینی و واجب کفایی

تقسیم دیگر از نظر نحوه انجام واجب نسبت به افراد است که به عینی و کفایی تقسیم می‌شود. (فیاض، ۱۴۱۲: ۲، ۴۰) واجب عینی واجبی است که به فرد فرد انسان تعلق می‌گیرد و با انجام دادن یک فرد، از گردن دیگران ساقط نمی‌شود و همه افراد مکلف باید آن را انجام دهند؛ مثل نماز، روزه و غیر آن. واجب کفایی، واجبی است که به همه افراد تعلق می‌گیرد، اما اگر یک نفر انجام داد از گردن دیگران ساقط می‌شود. مثل دفن مرده مسلمان، جواب سلام و اغلب کارهای عمومی. اگر ندانیم که واجب عینی است یا کفایی، اصل این است که واجب عینی است، کفایی بودن نیازمند دلیل است (فیاض، ۱۴۱۲: ۲، ۴۰). واجب عینی و کفایی در حقوق نیز قابل تصور است.

۵_۱_۱_۳. واجب تعیینی و واجب تخییری

تقسیم دیگر از جهت داشتن و نداشتن بدیل است که به دو قسم تعیینی و تخییری تقسیم می‌شود (فیاض، ۱۴۱۲: ۲، ۴۴). واجب تعیینی، واجبی است که بدیل ندارد مثل اکثر واجبات؛ مانند: روزه و... که بدیل ندارند. واجب تخییری، واجبی است که بدیل دارد؛ مثلاً کفاره واجب قضای روزه که انسان مخیر است شصت روز روزه بگیرد یا شصت مسکین را طعام دهد یا یک برده آزاد کند. ندب یا استحباب هم از نظر عقلی قابل تقسیم به تعیینی و تخییری است؛ ولی از آنجاکه این مسئله در ندب چندان اهمیت ندارد، به آن توجه نشده



است؛ اما اباحه، کراهت و حرمت به تعیینی و تخییری، قابل تقسیم نیست. در حقوق واجب تخییری مصداق دارد؛ مثلاً جزای نقدی یا حبسی، یا شلاق و دیه قتل مسلمان و... حد محارب و نیز در عرف هم مصادیق متعدد دارد (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۱: ۵، ۳۷۱۵).

باید توجه داشت که در زبان فارسی کلمه «یا» برای تخییر، ترتیب و تردید استعمال می‌شود. تخییر درجایی است که از اول می‌تواند هرکدام را انتخاب کند، اما ترتیب درجایی است که اگر اول امکان نداشت، نوبت به دوم می‌رسد؛ مثلاً غاصب باید عین مال یا قیمت آن را برگرداند که در اینجا مقصود ترتیب است؛ یعنی اول عین مال اگر عین مال ممکن نبود، قیمت آن؛ قاضی باید حکم را در قوانین بیابد یا در فقه؛ یعنی اول قانون و اگر در قانون نبود در فقه. اما تردید درجایی است که انسان بین دو یا چند چیز واقعیت را مردد می‌داند؛ مثلاً کلمه قاتل در جمله «قاتل یا فلان یا فلان است» مورد تردید قرار دارد. نکته دیگر این است که اصل، عینی بودن، تعیینی بودن و نفسی بودن واجب است، اما کفایی بودن، تعیینی بودن و غیری بودن واجب نیازمند دلیل است (فیاض، ۱۴۱۲: ۲، ۴۴).

۵-۱-۴. واجب موقت و واجب غیرموقت

تقسیم دیگر واجب از حیث زمان انجام واجب است که به دو قسم زمان‌دار یا موقت و غیر زمان‌دار یا غیرموقت تقسیم می‌شود. واجب موقت، واجبی است که دارای وقت معین است که خود بر دو قسم تقسیم می‌گردد؛ واجب موقت مضیق یا وقت کم مثل روزه رمضان و حج که فقط در چند روز ذی حجه انجام می‌شود و واجب موسع؛ یعنی بازمان وسیع، مثل نماز روزانه تقسیم می‌شود. واجب غیرموقت: واجبی است که دارای زمان مشخص نیست که خود بر دو قسم تقسیم می‌گردد: فوری مثل نماز آیات و جواب سلام و غیر فوری مثل ادای قرض، قضای واجبات، انجام کفارات و غیر آن (صدر، ۱۴۱۷: ۲، ۴۳۱). در قانون، موقت و غیرموقت وجود دارد؛ مثلاً لزوم حضور کارمند در محل کار واجب موقت مضیق است؛ و پرداخت دیه واجب غیرموقت است. ندب یا استحباب هم از نظر عقلی قابل تقسیم به موقت و غیرموقت است؛ ولی از آنجاکه این مسئله در ندب چندان اهمیت ندارد، به آن توجه نشده است؛ اما اباحه، کراهت و حرمت به موقت و غیرموقت، قابل تقسیم نیست.



۵-۱-۱. واجب اصلی و واجب تبعی

تقسیم دیگر واجب، تقسیم واجب از جهت هدف مقصود از واجب است که به اصلی و تبعی تقسیم می‌شود. واجب اصلی واجبی است که خودش مقصود اصلی باشد؛ مثل نماز. به واجب اصلی واجب نفسی نیز گفته می‌شود؛ زیرا نفس فعل مطلوب و مقصود است. واجب تبعی آن است که خود فعل مقصود اصلی نیست، بلکه به تبع واجب دیگر واجب می‌شود؛ مثل وضو که به تبع نماز واجب شده است. به واجب تبعی، واجب غیری و مقدمی هم گفته می‌شود؛ چون به تبع واجب دیگری واجب شده و مقدمه آن واجب دیگری است. ندب، اباحه، کراهت و حرمت هم از نظر عقلی قابل تقسیم به اصلی و تبعی است، اما این تقسیمات برای غیر واجب چندان مهم نیست و مورد توجه فقها و اصولی‌ها واقع نشده است.

۵-۱-۲. واجب توصلی و واجب تعبدی

تقسیم دیگر واجب، به جهت نحوه قصد انجام واجب است که به توصلی و تعبدی تقسیم می‌شود؛ واجب توصلی واجبی است که انجام آن نیازمند قصد قربت نیست؛ یعنی اگر با مزد، یا ریاکاری انجام شود، هم کافی است و باطل نمی‌شود. واجبات کفایی اغلب از این نوع هستند؛ اما واجبات عینی می‌تواند توصلی یا تعبدی باشد. واجب تعبدی واجبی است که انجام آن نیازمند قصد قربت است؛ یعنی واجب باید با قصد و نیت جلب رضایت الله تعالی و قصد تقرب به ساحت الهی انجام شود که عمدتاً در واجب عینی است، اما واجب توصلی نیازمند قصد قربت نیست و حتی با انجام شخص دیگر، مجزی و مکفی خواهد بود؛ مانند: تطهیر ثوب (موسوی، بی‌تا: ۱، ۴۱۱-۴۱۲). ندب یا استحباب هم از نظر عقلی قابل تقسیم به توصلی و تعبدی است؛ ولی از آنجا که این مسئله در ندب چندان اهمیت ندارد، به آن توجه نشده است؛ اما اباحه، کراهت و حرمت به توصلی و تعبدی، قابل تقسیم نیست. تقسیم واجب به مطلق و مشروط، موقت و غیرموقت، عینی و کفایی، تعیینی و تخییری در فقه و اصول فقه اهل سنت هم به همین معنا مطرح و مورد قبول است (غزالی، ۱۴۱۷: ۵۴)، ولی تقسیم واجب به اصلی و تبعی و نیز توصلی و تعبدی، در اصول فقه و فقه اهل سنت مطرح نیست؛ هرچند با مبانی اهل سنت، ناسازگاری جدی ندارد.

۵_۱_۲. ندب، استحباب یا سنت

استحباب از نظر لغوی به معنای محبوب و مطلوب بودن است و از نظر شرعی، به معنای تشویق، توصیه و سفارش بر انجام کاری است بدون الزام به آن. البته انجام فعل ثواب دارد، اما ترک آن عقاب ندارد. مستحب؛ یعنی فعلی که انجامش مطلوب و محبوب است اما نه در حد الزام؛ بنابراین ترکش مورد تقبیح و عقاب نیست. مستحب هم مثل واجب به عقلی و شرعی (ارشادی و مولوی)، نفسی (اصلی) و غیره (مقدمی)، قابل تقسیم است. افزون بر آن به مؤکد و غیر مؤکد، تقسیم می‌شود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹: ۱۵۲-۱۵۳).

۵_۱_۳. اباحه

اباحه یعنی جواز انجام و ترک کار خاصی؛ به فعلی که نه الزام یا تشویق به انجام دارد و نه حرمت و کراهت، مباح گفته می‌شود. این اباحه به معنای خاص است که در مقابل واجب، مستحب، حرام و مکروه است. اکثر افعال و رفتار انسان از این قسم است. فعلی مباح است که نه مصلحت ملزومه یا مرجحه داشته باشد که الزام یا توصیه شود و نه مفسده‌ای که حرام شود یا ویژگی و خصوصیتی که مبعوض و مکروه دانسته شود. بنابراین اکثر رفتارهای انسان خصوصاً رفتارهای عادی، حکم اباحه دارد و مباح است؛ یعنی انجام و ترک آن روا و رخصت است. اباحه گاهی به معنای اجازه انجام فعل است که در این صورت شامل وجوب و مستحب هم می‌شود و آن را اباحه به معنای عام می‌گویند. آنچه از احکام تکلیفی است، اباحه به معنای اول است که به آن اباحه به معنای خاص گفته می‌شود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹: ۶۳). برای اباحه اقسامی ذکر شده است. اباحه اقتضایی یا وجود ملاک ترخیص در مقابل اباحه غیر اقتضایی یا ملاک برای الزام، اباحه اضطراری مثل اباحه گوشت مردار در صورت اضطرار، اباحه ظاهری، یا رخصت در فعل به دلیل جهل به حکم واقعی الزامی و ترجیحی، اباحه شرعی (رخصت از ناحیه شرع) و عقلی (رخصت بر اساس درک عقل) گفته‌اند. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹: ۶۴)

۵_۱_۴. مکروه

مکروه؛ یعنی توصیه به ترک فعلی بدون الزام به ترک آن که در نتیجه، ترک فعل مطلوب و خوب است، اما مکلف ملزوم به آن نیست و اگر هم ترک نکرد، گناهی موجب عقاب و



جرمی موجب مجازات نیست. به این نوع نهی، نهی تنزیهی گفته می‌شود و با صیغه دال بر حرمت که با قرینه دال بر ترخیص قرین است بیان می‌گردد (حکیم، ۱۴۱۸، ۶۱). کراهت به کراهت شدید و غیر شدید تقسیم می‌شود.

۵_۱_۵. حرمت

حرمت الزام به ترک فعل و رفتار خاص است که گاهی از آن به نهی و منع هم تعبیر می‌شود. حرام فعلی است که حکم حرمت؛ یعنی الزام به ترک دارد. حرمت دو قسم اصلی دارد: حرام و حرمت ذاتی مثل سرقت، قتل و زنا و دوم حرام و حرمت عرضی، مثل نماز در زمین غصبی و خرید و فروش در وقت نماز جمعه (حکیم، ۱۴۱۸: ۶۵). حرمت و حرام مثل وجوب و واجب، اقسامی دارد مانند: حرمت عقلی و حرمت شرعی (ارشادی و مولوی)، حرمت اصلی و حرمت تبعی؛ اما اقسام حرمت در اصول فقه کمتر مطرح شده است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹: ۸۵۷).

۵_۲. حکم وضعی و اقسام آن

حکم وضعی اعتبار شرعی (مقرر شرعی) است که متضمن الزام، ترجیح یا تخییر نباشد (خضری بک، ۱۴۲۶: ۵۵؛ آمدی، ۱۳۸۷: ۱، ۱۲۷). حکم وضعی به طور مستقیم متوجه افعال و رفتار انسان نیست، ولی حکم اشیاء و امور را برای انسان بیان می‌کند؛ مثلاً نجاست یا طهارت یا وضعیتی را بیان می‌کند که به طور غیرمستقیم مربوط به رفتار انسان است مانند: زوجیت، مالکیت، طلاق و غیر آن (صدر، ۱۴۲۱: ۱۲۴). در تعداد حکم وضعی اختلاف است؛ برخی آن را سه چیزی دانسته‌اند؛ سببیت، شرطیت و مانعیت، برخی علیت و علامت بودن و برخی صحت، فساد و بطلان، رخصت و عزیمه (حرمت وضعی) را اضافه کرده‌اند: «خطاب الشارع المقتضی طلب الفعل من المكلف أو الكف عن الفعل الترك أو التخییر بین فعل الشئ وتركه علی حد سواء» (عبدالله، بی تا: ۳۲). «الاعتبار الصادر من المولی من حیث الاقتضاء والتخییر» (واعظ بهسودی، ۱۴۱۲: ۷۸؛ خضری بک، ۱۴۲۶: ۳۱). لکن به نظر می‌رسد که احکام وضعی فراتر از این موارد است و شامل هر عنوان و مقرره‌ای می‌شود که ریشه شرعی داشته باشد؛ مثل حلّیت، حرمت (وضعی)، طهارت، نجاست، ملکیت، زوجیت، وصفیت و... معیار در حکم وضعی انطباق تعریف



بر آن است. محور تعریف، اعتبار شرعی است. اعتبار یا جعل؛ یعنی فرض ذهنی یا مقرر از ناحیه شرع که خارج از احکام تکلیفی باشد. البته همه احکام وضعی به نوعی به یکی از احکام تکلیفی ارتباط دارد. هیچ حکم وضعی نیست که همراه آن حکم تکلیفی شرعی نباشد؛ مثلاً اگر درجایی حکم وضعی سببیت و شرطیت است، لازمه آن وجوب انجام آن سبب و شرط است و اگر حکم وضعی مانعیت است، معنای آن حرام بودن انجام آن کار است و اگر حکم وضعی درجایی صحت است، معنای آن کافی بودن آن عمل و واجب نبودن انجام دوباره آن عمل است.

احکام وضعیه قراردادی است یا انتزاعی؟ اندیشمندان اصول فقه در این باره دو دیدگاه دارند؛ برخی معتقدند که احکام وضعی به طور مستقیم جعل و ایجاد شده است. بنابراین همه احکام وضعی اعتباری هستند که شارع یا قانون‌گذار دینی آن‌ها را اعتبار (فرض) یا جعل و ایجاد کرده است؛ اما برخی معتقدند که احکام وضعی به تبع احکام تکلیفی مجعول است. در اصل، احکام تکلیفی اعتبار و جعل شده و در اثر و تبع آن، حکم وضعی مجعول و ایجاد شده است. به بیان دیگر نتیجه احکام تکلیفی، پیدایش و انتزاع احکام وضعی توسط ذهن از وضعیت مسئله است.

از احکام شش‌گانه تکلیفی، در حقوق فقط سه حکم وجوب، حرمت و اباحه کاربرد دارد. در حقوق، قانون وجوب به عنوان الزام قانونی و حرمت به عنوان منع و ممنوعیت قانونی مطرح است. هر کاری که در قانون بر کسی الزامی باشد، در واقع واجب است و هر کاری که بر کسی ممنوع باشد، مساوی با حرمت است. افزون بر دو حکم تکلیفی الزام و منع، در حقوق حکم اباحه به عنوان نفی وظیفه قانونی هم مطرح است هر چند عنوان اباحه ندارد؛ اما استحباب، کراهت و فرض در حقوق معنا ندارد.

اما احکام وضعی شرعی خصوصاً در معاملات و احوال شخصیه، عیناً در حقوق مطرح و مورد استفاده است، بلکه می‌توان گفت که اکثر احکام حقوقی از نوع احکام وضعی هستند.

۵-۳. حکم تأسیسی

تقسیم دیگر حکم شرعی که بیشتر در اصول فقه شیعه مطرح است، تقسیم حکم شرعی به حکم تأسیسی و حکم امضایی است. احکام تأسیسی، یعنی احکامی که در شریعت



اسلامی، مقرر شده و قبلاً نبوده است. مثل حرمت ازدواج با بیش از چهار زن یا ارث دو برابری مرد نسبت به زن، حرمت شراب، وجوب تذکيه (ذبح و حلال کردن) حیوان و بسیاری از احکام عبادی دین اسلام. هم حکم تکلیفی و هم احکام وضعی می‌تواند تأسیسی یا امضایی باشد؛ مثلاً وجوب حج حکم تکلیفی امضایی است که قبل از اسلام نیز وجود داشته است، اما نماز حکم تکلیفی تأسیسی است؛ هم‌چنین ختنه کردن، یک حکم امضایی است که قبل از اسلام بوده است، ولی وضو گرفتن یک حکم تأسیسی است که قبل از ظهور اسلام وجود نداشته است. احکام تکلیفی، بیشتر تأسیسی هستند، هرچند حکم تکلیفی امضایی هم وجود دارد. اما احکام وضعی بیشتر امضایی‌اند، هرچند تأسیسی هم در آن بسیار است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹: ۱۰۳).

۵-۴. حکم امضایی

مقصود از احکام امضایی، احکامی است که در بین عقلا و عرف موجود بوده و شارع آن را تأیید کرده است و منظور از امضاء تأیید است بدین معنی که احکامی قبلاً وجود داشته و شارع مقدس آن‌ها را تأیید نموده است؛ مثل سرپرستی مرد بر خانواده و زن که قبل از اسلام هم بوده و اسلام آن را تأیید کرده است؛ «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»؛ مردان سرپرست زنان هستند (النساء: ۳۴). اکثر معاملات رایج بین مردم و نیز برخی از واجبات حج مثل طواف و سعی بین صفا و مروه، قربانی در حج احکام امضایی هستند (ولایی، ۱۳۹۷: ۱۹۲؛ جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹: ۱۰۳). احکام امضایی فقط نسبت به احکام عقلایی و عرفی یا ادیان گذشته می‌تواند محقق شود که در گذشته بین عقلا یا عرف یا ادیان گذشته رایج بوده و اسلام آن را امضا و تأیید کرده است.

بحث تأسیسی و امضایی در حقوق هم مطرح است. بخشی از قوانین حقوقی امضایی است؛ یعنی یا در فقه بوده یا در عرف یا در ملت‌های دیگر که پارلمان یا دولت آن را تأیید و امضا کرده است؛ اما بخشی از مواد قانونی، تأسیسی است که جدیداً وضع و تصویب شده است.

۵-۵. حکم واقعی

در اصول فقه شیعه تقسیم دیگری درباره حکم شرعی وجود دارد؛ یعنی به یک اعتبار، حکم به واقعی و ظاهری تقسیم می‌شود. حکم واقعی حکمی است که از جانب خداوند



برای اعمال انسان و امور دیگر زندگی او مقرر گردیده و علم و جهل مکلف (انسان) در آن دخالتی ندارد؛ مانند وجوب حج، حرمت غیبت و... فقها همواره تلاش می‌کنند حکم واقعی را کشف کنند. حکم واقعی دو قسم است:

الف. حکم واقعی اولی: حکمی که برای یک موضوع (یک چیز مثل شراب یا یک رفتار مثل غیبت، نماز و...) بر اساس مصالح و مفاسدی که در آن موضوع (شیء و رفتار) وجود دارد، مقرر شده است و خداوند آن حکم را در قالب فهم وجدانی و عقلی یا بیان شرعی (آیه و روایت) به بشر اعلام کرده است.

ب. حکم واقعی ثانوی: حکمی است که برای همان موضوع بر اثر پیش آمدن تغییرات و حالات خاصی، به صورت متفاوت از حکم واقعی اولی مقرر شده است؛ مثلاً حکم اولی شراب و غیبت حرمت است؛ اما اگر شراب برای کسی که بیمار است، خاصیت دارویی داشته باشد یا غیبت راهی برای احقاق حقوق باشد (غیبت مظلوم از ظالم)، حکم ثانوی شرب شراب و ارتکاب غیبت اباحه و جواز است. مثال دیگر اینکه حکم اولی روزه وجوب است، اما اگر روزه برای کسی ضرر داشته باشد، وجوب تبدیل به حرمت می‌گردد؛ یعنی حکم ثانوی روزه به خاطر ضرری بودن، حرمت خواهد بود و مکلف می‌تواند در این صورت روزه نگیرد؛ بنابراین حکم واقعی اولی بر عنوان اصلی موضوع می‌رود و حکم واقعی ثانوی هم بر عنوان اصلی با قید اضطراب، عسر و حرج و... جعل شده است (واعظ بهسودی، ۱۴۱۲: ۸۶).

حکم واقعی ثانوی با حکم واقعی اولی دو تفاوت عمده دارد: نخست این که حکم واقعی ثانوی مشروط به حالات خاصی است که اگر آن حالات نباشد، از بین می‌رود. در حالی که حکم واقعی اولی مشروط نیست. نفس وجود موضوع برای حکم کافی است. تفاوت دوم این است که در حکم واقعی اولی، مصلحت و مفسده در نفس موضوع است، اما در حکم واقعی ثانوی، مصلحت در جعل و قرارداد است نه در نفس موضوع. این مصلحت، مصلحت تسهیل و تخفیف است. به حکم واقعی اولی، حکم اصلی و به حکم واقعی ثانوی حکم اضطرابی هم گفته می‌شود؛ مثل جواز تمیم در صورت نبودن آب یا ضرر داشتن آب؛ هم چنین جواز خوردن گوشت غیر حلال در صورت ضرورت یا تقيه از روی خوف و غیر آن.



مثال دیگر برای حکم واقعی اولی و ثانوی آن است که حکم واقعی و اولی هر مالک جواز و نفوذ تصرف نسبت به مال و دارایی خودش است که می‌تواند در مال و دارایی خود هر طور که بخواهد تصرف کند و تصرفش نافذ است (حکم واقعی اولی) و می‌تواند اموالش را بفروشد، ببخشد یا نابود کند. اما اگر این مالک غیر بالغ باشد یا دیوانه یا سفیه باشد یا مفلس یعنی ورشکسته شود، حق تصرف در مال خود را ندارد (حکم واقعی ثانوی). ضرورت، عسر و حرج و تقیه از موارد دیگری است که باعث حکم واقعی ثانوی می‌شود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹: ۱۱۵؛ مظفر، ۱۴۱۵: ۲، ۲۳۹؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۲۳۰).

۵-۶. حکم ظاهری

حکم ظاهری حکمی است که در فرض جهل به حکم واقعی، یا شک در آن، برای مکلف، بر اساس دستور شرع یا دستور عقل به عنوان وظیفه عملی در هنگام جهل و شک مقرر شده است. پس حکم ظاهری مشروط به جهل یا شک در حکم واقعی است و به مجرد زوال جهل و شک، از بین می‌رود؛ مانند حکم به طهارت چیزی که نمی‌دانیم آیا نجس است یا طاهر (اصل برائت) یا حکم به طهارت چیزی که می‌دانیم طاهر بوده اما نمی‌دانیم نجس شده یا خیر (اصل استصحاب)؛ بنابراین خداوند برای اشیاء، امور و افعال دو گونه حکم جعل کرده و قرار داده است که در طول هم هستند. اول حکم اختصاصی به عنوان خاص خود موضوع، شیء و رفتار به خاطر مصالح و مفاسدی که در آن وجود دارد، (حکم واقعی)؛ دوم حکم کلی به عنوان شیء، موضوع و رفتاری مشکوک الحکم. حکم ظاهری در طول حکم واقعی قرار دارد؛ یعنی با وجود حکم اول، نوبت به حکم دوم نمی‌رسد. مرحله اول حکم واقعی و مرحله دوم، حکم ظاهری است. معیار کلی در تشخیص حکم ظاهری از حکم واقعی آن است که حکم ظاهری با ادله فقهاتی به اثبات می‌رسد مانند: استصحاب، برائت و مانند آن (حکیم، ۱۴۱۸: ۷۰).

۵-۷. حکم واقعی اولی

همان گونه که اشاره شد، حکم اولی آن است که موضوع آن، به عناوین ثانوی متصف نشده و با عنوان اولیه موضوع حکم قرار گرفته است؛ مانند: وجوب نماز صبح، حرمت شرب خمر، وجوب روزه ماه مبارک رمضان، وجب حج، طهارت آب، نجاست بول. به این نوع

حکم، حکم اولی گفته می‌شود که به موضوعات با عناوین اولیه، تعلق گرفته است (حکیم، ۱۴۱۸: ۶۹).

۵_۸. حکم واقعی ثانوی

حکم واقعی ثانوی مربوط به موضوعی است که متصف به عناوین دیگر شده و از عنوان اولی خود خارج گردیده است. در حکم واقعی ثانوی تبدل حکم صورت می‌گیرد؛ یعنی اگر حکم یک موضوع با عنوان اولی، واجب باشد، با عنوان ثانوی، حرام می‌گردد؛ مثلاً روزه ماه رمضان بر مکلف جامع شرایط واجب است، ولی اگر مکلف دچار مریضی گردد یا روزه برایش ضرر داشته باشد، حکم وجوب روزه تبدیل به حرمت می‌گردد؛ هم‌چنین اگر کسی نذر کند که روز اول ماه رجب را روزه بگیرد یا پدرش به او دستور دهد که روز اول ماه رجب را روزه بگیرد یا از شرایط ضمن عقد قرار دهد، حکم استحبابی به حکم وجوبی تبدیل می‌گردد. شرب آب بنفسه و با عنوان اولی، مباح است، ولی برای انقاز و نجات حیات واجب می‌گردد (حکیم، ۱۴۱۸: ۶۹).

۵_۹. حکم شرعی

تقسیم دیگر حکم در اصول فقه شیعه، تقسیم به حکم عقلی و شرعی است. حکم شرعی، حکمی است که در شریعت یعنی در قرآن و سنت آمده است. حکم شرعی خود به دو قسم ارشادی و مولوی تقسیم می‌شود. از آنجاکه بسیاری از احکام شرعی را عقل هم تأیید می‌کند، این تأیید بیان‌گر آن است که قبلاً چنین حکمی در آن مورد وجود داشته که عقل درک کننده و اثبات‌کننده آن است و شرع نیز به حکم عقل، حکم صادر می‌کند: «کلما حکم به العقل حکم به الشرع»؛ بنابراین در این موارد هم عقل حکم دارد و هم شرع مطابق حکم عقل، حکم دارد (مظفر، ۱۴۱۵: ۱، ۱۸۰).

۵_۱۰. حکم عقلی

حکم عقلی، حکمی است که عقل بشر بدون توجه به این که دین داشته باشد یا نداشته باشد به آن حکم می‌کند و به این نوع حکم عقلی، مستقلات عقلیه می‌گویند؛ مستقلات عقلیه، احکام عقلی است که تمام مقدمات استدلال عقلی باشد؛ یعنی صغرا و کبرا هر دو، حکم



عقلی هستند (مظفر، ۱۴۱۵: ۱، ۱۸۱) که عقل بر اساس کبرای آن حکم به ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع می‌کند و به همین جهت که عقل به‌تنهایی و به‌صورت استقلالی منبع استنباط حکم شرعی است به آن مستقلات عقلیه گفته می‌شود. مستقلات عقلیه به اصطلاح منطقی از قسم آراء محموده است که هرچند از قسم ضروریات منطقی نیست، اما عقلای عالم، آن را تأیید می‌کند و مورد تأیید خداوند به‌عنوان رئیس عقلا هم است.

مستقلات عقلیه فقط یک مسئله دارد و آن حُسن و قُبْح عقلی است؛ یعنی حکم عقل به‌خوبی یا حسن یک کار یا زشتی و قبح یک کار (مظفر، ۱۴۱۵: ۱، ۱۸۱). البته حسن و قبح عقلی مصادیق و موارد زیادی می‌تواند داشته باشد و موارد زیر از مصادیق حُسن و قُبْح عقلی است که عقل عقلای عالم آن را تحسین و رفتار ضد آن را تقبیح می‌کند؛ مانند: حُسن و خوبی عدالت، راست‌گویی، امانت، وفا و همه فضایل اخلاقی و نیز قُبْح و زشتی ظلم و ستمگری، قبح و زشتی دروغ‌گویی و خیانت؛ خوبی و حسن منطقی و معیار داشتن در کارها و زشتی قبح رفتار بی‌منا و ترجیح بلا مرجع؛ خوبی و حسن انصاف داشتن و زشتی و قبح بی‌انصافی و زورگوی؛ خوبی و حسن پیروی از علم و عالم (کارشناس متخصص) و زشتی و قبح جهل و تقلید از جاهل؛ خوبی و حسن دفع ضرر قطعی و محتمل و زشتی قبح بی‌توجهی به ضرر قطعی و محتمل؛ خوبی و حسن احساس مسئولیت در کارها و زشتی و قبح بی‌مسئولیتی؛ خوبی و حسن سپاس از احسان و نیکی دیگران و زشتی و قبح ناسپاسی؛ خوبی و لزوم عمل به پیمان و زشتی قبح پیمان‌شکنی؛ خوبی و لزوم عمل به وعده و زشتی و قبح خلف وعده.

از طرف دیگر، در مذهب شیعه، احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد است؛ یعنی اگر در انجام کاری مصلحت مهم برای انسان وجود داشته باشد، واجب می‌گردد و انسان مکلف بر انجام آن است و اگر دارای مفسده باشد، لازم‌الترک بوده و انجام آن برای مکلف حرام است. عقل انسان نیز می‌تواند برخی از این مصالح و مفاسد را درک کند. اگر در مواردی از جانب شارع، حکمی صادر نشده باشد و عقل بتواند مصالح و مفاسد آن را درک کند، حکم عقلی بر لزوم انجام «فعل دارنده مصلحت» یا ترک «فعل دارنده مفسدت» شکل می‌گیرد که البته مورد امضای شارع نیز است؛ مانند حکم استعمال تریاک. (مطهری، بی‌تا: ۲۰،

۵۱-۵۳) البته افعالی که هم فاقد مصلحت باشد و هم فاقد مفسدت، حکم آن‌ها مشمول وجوب و حرمت عقلی نخواهد بود.

۵-۱۱. حکم مولوی

در جایی که عقل حکمی ندارد، حکم شرعی مولوی، یعنی ولایتی و سرپرستی است؛ خدای متعال برای هدایت بشر به سوی کمال و سعادت در این موارد احکام را از باب ولایت شرعی خداوند بر بندگان، تشریع کرده است؛ به عبارت دیگر، حکم مولوی دستورات شرعی است که مستقیماً از جانب شارع و مبتنی بر ولایت الهی صادر شده است که استقلال از حکم عقل، ترتب ثواب و عقاب و دارا بودن جنبه انشائی از ویژگی‌های آن است (صدر، ۱۴۳۶: ۴، ۴۱۳).

۵-۱۲. حکم ارشادی

حکم ارشادی حکمی شرعی است که عقل هم مطابق آن حکم داشته باشد. در این موارد، از نظر مبنای اصول فقه شیعه، حکم شرعی، مکلف را به حکم عقلی یا مصالح و مفاسد موجود در حکم عقل، ارشاد و هدایت می‌کند، نه این که حکم جدیدی را بر او تحمیل کند و او را ملزم، تشویق یا منع کند؛ بلکه همان الزام، تشویق یا منع عقلی را تأکید می‌کند. مثل «اطعوا الله والرسول» که اطاعت از پیامبر^(ص) فرمان عقل است و این آیه شریفه به عنوان سخن الهی بیان‌گر حکم ارشادی است که بندگان را به حکم عقل ارشاد نموده است (مشکینی، ۱۴۱۶: ۷۵-۷۷؛ صدر، ۱۴۱۵: ۲، ۸۲).

نتیجه‌گیری

در اصول فقه شیعه، احکام به چندین دسته تقسیم‌بندی می‌گردد که اساسی‌ترین گونه‌های آن عبارتند از احکام تکلیفی، احکام وضعی، احکام تأسیسی، احکام امضایی، احکام واقعی، احکام ظاهری، احکام مولوی، احکام ارشادی، احکام شرعی، احکام عقلی، احکام اولی و احکام ثانوی. هریک از این انواع حکم، در تحلیل فقهی و تطبیق احکام شرعی در شرایط مختلف بسیار مهم است و شناخت دقیق این تقسیم‌بندی‌ها به فهم دقیق متون فقهی و اصولی کمک نموده و در استنباط و استخراج احکام فقهی و تطبیق آن در شرایط مختلف ضروری است.

فهرست منابع

۱. انصاری، شیخ مرتضی، (۱۴۰۷ق)، فراید الاصول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۱۵ق)، کفایة الاصول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳. آمدی، سیف‌الدین، (۱۳۸۷ق)، الاحکام فی اصول الاحکام، ریاض: المكتب الإسلامی.
۴. آمدی، سیف‌الدین، (۱۳۸۷ق)، الاحکام فی اصول الاحکام، ریاض: المكتب الإسلامی.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۴۰۱)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش.
۶. جمعی از محققان، (۱۳۸۹)، فرهنگ‌نامه اصول فقه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۷. حکیم، سید محمدتقی، (۱۴۱۸ق)، اصول العامه، بی‌جا: المجمع العالمی للاهل البيت.
۸. خضری بک، شیخ محمد، (۱۴۲۶ق)، اصول الفقه، بیروت: دارالکتاب العربی.
۹. خلیفی، وسیله، (۲۰۱۵م)، مباحث الحکم عند الاصولیین، بی‌جا: دار ابن حزم.
۱۰. رازی، فخرالدین، (۱۴۱۲ق)، المحصول، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۱۱. زحیلی، وهبه، (۱۴۱۸ق)، نظریه الضروره الشرعیه مقارنه مع القانون الوضعی، دمشق: دارالفکر.
۱۲. صدر، سید محمدباقر، (۱۴۱۵ق)، دروس فی علم الاصول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۳. صدر، سید محمدباقر، (۱۴۱۷ق)، بحوث فی علم الاصول، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی.
۱۴. صدر، سید محمدباقر، (۱۴۲۱ق)، معالم الجدیده، قم: مرکز الابحاث والدراسات التخصصیه للشهید الصدر.
۱۵. صدر، سید محمدباقر، (۱۴۳۶ق)، مباحث الاصول، (مقرر: سید کاظم حسینی حایری)، قم: دار البشیر.
۱۶. عبدالله، عمر، (بی‌تا)، سُلّم الوصول لعلم الاصول، مصر: دارالمعارف.
۱۷. غزالی، ابوحامد، (۱۴۱۷ق)، المستصفی فی علم الاصول، بیروت: دارالکتب العلمیه.





۱۸. فاضل لنکرانی، محمد، (۱۳۷۷)، سیرکامل در اصول فقه؛ قم، انتشارات فیضیه.
۱۹. فیاض، شیخ محمد اسحاق، (۱۴۱۲ق)، محاضرات فی اصول الفقه، قم: دارالهادی للمطبوعات.
۲۰. قمی، میرزا ابوالقاسم، (بی تا)، قوانین الاصول، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۲۱. مشکینی، میرزا علی، (۱۴۱۶ق)، اصطلاحات الاصول و معظم أبحاثها، قم: نشر الهادی، چاپ ششم.
۲۲. مظفر، شیخ محمدرضا، (۱۴۱۵ق)، اصول الفقه، قم: بوستان کتاب.
۲۳. موسوی، سید حسن، (بی تا)، منتهی الاصول، قم: انتشارات بصیرتی، چاپ دوم.
۲۴. میر عمادی، سید احمد، (۱۳۸۴)، ائمه و علم اصول، قم: بوستان کتاب.
۲۵. واعظ بهسودی، سید سرور، (۱۴۱۲ق)، مصباح الاصول، قم: داوری.
۲۶. ولایی، عیسی، (۱۳۹۷)، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، تهران: نشرنی، چاپ ششم.